جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

به بهانه سالگرد شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی اندرزگو

فیلمی که درباره چریک افسانه‌ای تاریخ ایران ساخته نشد

سعید مستغاثی

قهرمانان و اسطوره‌های تاریخ یک سرزمین از اصیل‌ترین مایه‌های ریشه و هویت مردم آن آب و خاک به شمار می‌آیند. قهرمانان و اسطوره‌هایی که برای آزادی و استقلال کشورشان از جان و مال خود گذشتند و یا نقشی مهم در اعتلای علمی و فرهنگی و اجتماعی جامعه خود ایفا کرده و موجب سرافرازی آن در عرصه‌های بین‌المللی و جهانی شدند. تردیدی نیست که پرداختن به این اسطوره‌ها و قهرمانان از اساسی‌ترین محورهای فرهنگ و هنر ملی یک سرزمین به شمار می‌آید، همچنان‌که در طول تاریخ ملل محتلف نیز چنین بوده است.

شاید بتوان یکی از ابعاد سینمای ملی را در به تصویر کشیدن زندگی و فعالیت‌ها و مجاهدت‌های این افتخارات مردمی دانست، همچنان که بسیاری از هنرمندان متعهد کشورهای مختلف، قابل تامل‌ترین آثار خویش را درباره این‌گونه انسان‌های بزرگ میهن خود ساختند.

از همین روست که مشاهده می‌کنیم، جان فورد، زندگانی «آبراهام لینکلن» را در فیلم «آقای لینکلن جوان» به روی پرده برد و پاتریشیا گازمن شیلیایی دو ماه آخر دولت سالوادور آلنده را در فیلم «تبرد شیلی» به تصویر کشید.

سرگئی آیزنشتاین برای تقویت روحیه ملی جامعه خود در آستانه جنگ دوم جهانی، رشادت‌ها و دلاوری‌های «الکساندر نوسکی» را جلوی دوربین برد و کوروساوا، سامورایی‌ها یعنی اسطوره‌های تاریخ مردمی ژاپن را محور اصلی بسیاری از فیلم‌هایش قرار داد.

در سینمای اخیرتر نیز اسپایک لی برای «مالکوم ایکس» فیلم ساخت، الیور استون، برای غمخواری با شخصیت محبوبش، از زبان جیم‌گریسن نیواورلئانی، فیلم «جی‌اف‌کی» را کارگردانی کرد و والتر سالس برزیلی، چگونگی شکل‌گیری شخصیت انقلابی ارنستو چه گوارا را در فیلم «خاطرات موتورسیکلت» به نگاه مخاطبش نشاند. این دسته از آثار سایر مفاخر ملی که در زمینه‌های گوناگون علمی، فرهنگی و اجتماعی برای تاریخ سرزمین خویش، افتخار و آبرو کسب کرده‌اند را نیز در کادر دوربین قرار داده است. از همین روست که برجسته‌ترین سینماگران تاریخ صد و اندی ساله هنر هفتم به زندگی بزرگانی همچون: لویی پاستور و تامس آلوا ادیسن و ون گوک و ولفگانگ آمادئوس موتزارت و لئون تولستوی و... پرداخته‌اند.

الگوهایی برای سینمای ملی

قطعا این آثار، نمونه‌هایی از سینمای ملی سرزمین آن فیلمسازان محسوب شده و می‌شود. نمونه‌هایی که هویت ملی و ریشه‌های تاریخی یک ملت را به رخ می‌کشد و می‌تواند از ورای همه معضلات و تضادهای تاریخی / اجتماعی، راهکارهای عملی برای الگوسازی نسل‌های بعدی را ارائه نماید. اگرچه در سال‌های پیش از انقلاب، تقریبا چنین نگاهی در سینمای ایران وجود نداشت و در مواردی اندک که سعی شد به برخی قهرمانان ملی پرداخته شود، دستگاه سانسور رژیم شاه (که اساسا نگاه ملی و غیر وابسته را برنمی‌تابید) آن را مانع گردید؛ مانند فیلم «ستارخان» مرحوم علی حاتمی که پس از یک هفته از اکران سینماها برداشته شد.

ولی خوشبختانه در سینمای پس از انقلاب اسلامی، نوعی نگرش ملی به چشم آمد که سعی داشت به وقایع و حوادث و شخصیت‌های انقلابی، سیاسی و علمی/ هنری تاریخ ایران پرداخته و آنها را بر نوار سلولویید ثبت نماید. از جمله این تلاش‌ها می‌توان به دو فیلم پرهزینه امیر قویدل درمورد میرزا کوچک خان جنگلی اشاره کرد که با عناوین «سردار جنگل» و «میرزا کوچک خان» به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ به اکران عمومی درآمد یا مرحوم علی حاتمی در فیلم «کمال‌الملک» به یکی از مفاخر تاریخ معاصر هنر ایران زمین پرداخت.

اما متاسفانه چنین تلاش‌هایی لااقل در عرصه سینمای ایران چندان تداوم نیافت و به دلائل مختلف ابتر ماند. (اگرچه در تولید تلویزیونی، این‌گونه آثار مجال بیشتری برای عرضه یافتند و از این لحاظ کارنامه سیمای جمهوری اسلامی قابل دفاع‌تر به نظر می‌رسد.)

این در حالی است که شاید کمتر سرزمینی مانند ایران یافت می‌شود که چنین تاریخی (چه در عهد باستان و تاریخ میانه و چه در دوران معاصر) پربار و مشحون از اسطوره‌ها و قهرمانان و افتخارات ملی در عرصه‌های مختلف انقلاب و سیاست و علم و هنر و...داشته باشد که بسیاری از آنان را دیگر ملل همسایه یا غیر مجاور، مدعی شده‌اند!! و برایشان مراسم و سالگرد و جشن می‌گیرند و درباره‌شان فیلم می‌سازند و کتاب می‌نویسند و به سایر گونه‌های هنری دیگر، دست می‌یازند ولی متاسفانه خود ما، غافل و جاهل مانده‌ایم.

سینمای ایران؛ غافل از الگوهای ملی

حدود ۴۰ سال است که علی‌رغم تمامی ادعاها و سر و صدا در مورد جهان اسلام و در پشت سرداشتن انقلابی عظیم با نام اسلام، تنها یک بار به زندگی فخر عالم بشریت که اصلی‌ترین الگوی ایمانی و ملی ما ایرانیان است یعنی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(صل الله علیه و آله) نزدیک شدیم تا فقط دل به فیلم مرحوم مصطفی عقاد خوش نکنیم.

در حالی که برخی در آن سوی آبها برای منجیان دروغین آخرالزمانی خویش به کوس و کرنا زده‌اند و با صدها کانال تلویزیونی و ماهواره‌ای و دهها فیلم تولیدی و تاسیس کمپانی‌های ویژه بر طبل خود می‌کوبند، ما مدعیان انتظار تنها منجی موعود راستین آخرالزمان یعنی حضرت ولی عصر(عج)، در سینمایمان حتی کوچک‌ترین سخنی برای شناساندن این منجی راستین بشریت برزبان تصویر نرانده‌ایم.

از این اسطوره‌های بی‌بدیل تاریخ بشریت که بگذریم، به شخصیت‌هایی مانند مولوی و خیام و ابوعلی سینا و... می‌رسیم که از هر گوشه‌ای مدعی‌شان می‌شوند و کسانی درمورد زندگی و دوران‌شان فیلم می‌سازند که کمتر با آنان مربوطه می‌شوند و حتی از هموطنی آنها نیز هزاران فرسنگ دورند، ولی در سینمای ایران، دست روی دست گذارده‌اند و دلمان خوش است که با فیلم‌های بی‌خاصیت گیشه‌ها را فتح کرده‌ایم!!!

اما در شهریور امسال به چهل و چهارمین سالگرد شهادت یکی از اسطوره‌های تاریخ معاصر انقلاب و مبارزه در سرزمین ماست. شهید سیدعلی اندرزگو، چریک مبارزی که بیش از ۱۴ سال مخوف‌ترین دستگاه امنیتی تاریخ این کشور یعنی ساواک را با تمام ماموران ورزیده و آموزش‌دیده‌اش به دنبال خویش کشید و در آخر بدون آنکه کوچک‌ترین اطلاعاتی در مورد شبکه‌های گسترده مبارزاتی‌اش به آنها بدهد، با یک اقدام متهورانه و حیرت‌انگیز، در اثر اصابت ۲۰ گلوله مزدوران ساواک(براساس گزارش پزشکی قانونی) به شهادت رسید.

حتی دشمنانش او را «کیس سرفراز» نامیدند

در حالی که در فرهنگ مبارزات مسلحانه و چریکی، عمر یک چریک در مبارزه با رژیم‌های دست‌نشانده، حداکثر چند ماه پیش‌بینی می‌شد، اما سید علی‌اندرزگو، ۱۴ سال در سخت‌ترین شرایط اختناق و تورهای پلیسی شاه که توسط کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی هدایت می‌شد، خود را حفظ نمود، در حالی که کانال ورود اسلحه و مهمات از لبنان و سوریه و همچنین آموزش نظامی برای گروههای مبارز داخلی بود، سازماندهی مبارزان هوادار امام خمینی(رحمت‌الله علیه) را برعهده داشت و بنا به دستور رهبر انقلاب، به طور کاملا مخفیانه بنیه نظامی نهضت را تقویت می‌کرد، بسیاری از گروه‌های مسلح اسلامی را برای شرایط قیام مردمی آماده ساخت و همچنین گروه‌های مبارز همافران را در نیروی هوایی طاغوت سازماندهی نمود که در نهایت برای جنگ مسلحانه روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ علیه گارد شاهنشاهی، مثمر ثمر افتادند.

پیروزی نهضت مردم باقی مانده بود، وی را در حال انجام یکی از قرارهایش ردیابی و محاصره کرد. اما درحالی که انتظار داشت اطلاعات فراوانی از وی کسب خواهد کند و اطمینان داشت، اندرزگو برخلاف بسیاری از اعضای گروههای چریکی مارکسیستی و شبه مارکسیستی، اقدام به خودکشی با سیانور نخواهد کرد اما علاوه‌بر اینکه اندرزگو همه اطلاعات و ارتباطات مکتوبش بر روی کاغذ که در جیب‌هایش موجود بودند را خورد و بلعید، سپس حرکاتی انجام داد و طوری وانمود کرد که مسلح است و می‌خواهد به نیروهای محاصره‌کننده‌اش شلیک کند تا در این‌جا ماموران ساواک برخلاف دستور (که بایستی اندرزگو زنده دستگیر شود)، ناگزیر وی را به رگبار گلوله بستند.

هنوز به دام افتادن اندرزگو در آن غروب ۱۹ رمضان ۱۳۵۷، سؤال پژوهشگران و کارشناسان تاریخ و محققین را به همراه دارد: اندرزگویی که ۱۴ سال، کوچک‌ترین مسائل امنیتی را رعایت می‌کرد تا آن‌جا که زبده‌ترین متخصصان ساواک را حیرت‌زده کرده بود، چگونه در آن بعدازظهر تابستانی، پیش پا افتاده‌ترین نکات مخفی‌کاری را در تماس تلفنی با یکی از دوستانش (که احتمالا از کنترل و شنود تلفن وی مطلع بود) در نظر نگرفت و به آن سادگی در تور پلیس امنیتی افتاد؟

زندگی و دوران فعالیت شهید سید علی اندرزگو، سرشار از شگفتی‌ها و گفتنی‌های ناگفته و نقاط پرکشش و دراماتیک است که می‌تواند علاوه‌برجذابیت‌های مختلف، بخشی از تاریخ مبارزات یک ملت را برای نسل امروز و فردا به نمایش گذارد.

خوشبختانه در همان اوایل انقلاب، علی‌رغم تمامی مسامحه‌ها و کم‌لطفی دستگاه‌های فرهنگی و هنری، برای ساخت فیلمی درباره سید علی اندرزگو تلاش‌هایی به عمل آمد.

اسناد تولید فیلمی که ساخته نشد!

اولین اقدامات در این جهت توسط مسعود کیمیایی صورت گرفت. اگرچه تاکنون خود کیمیایی دراین مورد سخنی نگفته، اما اسناد منتشره توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در کتاب «حماسه شهید اندرزگو» به خوبی گویای واقعیت یاد شده است. به برخی از این اسناد توجه نمایید:

**

«تاریخ ۱۳۶۱/۴/۳
دفتر وزیر

برادر ارجمند سرکار سرهنگ حجازی
ریاست محترم شهربانی کل کشور
احتراما نظر به اینکه آقای مسعود کیمیایی اقدام به تهیه فیلم سینمایی از زندگی شهید سید علی‌اندرزگو نموده‌اند، خواهشمند است دستور فرمایید واحدهایی از شهربانی که اطلاعات مورد نیاز مشارالیه را در اختیار دارند، به نامبرده همکاری لازم معمول دارند.
عبدالمجید معادیخواه
از طرف وزیر ارشاد اسلامی (امضا)

**

بسمه تعالی
دایره ۷:
سوابق شهید اندرزگو بررسی و بارعایت حفاظت اسناد پیرامون بهره‌برداری از اسناد، فقط در حد احتیاج فیلمساز با آقای مسعود کیمیایی همکاری فرمایید.
حمید فضلی(امضا)

**

وزارت کشور
شهربانی کل کشور
تاریخ:۱۳۶۱/۴/۲۳
به ریاست اداره اطلاعات
درباره تهیه فیلم پیرو نامه شماره ۰۲/۲۸-۱۴۲۴(۱۳۶۱/۴/۱۷) سیاسی ایدئولوژیک ستاد مشترک
در نظر است جهت تهیه فیلمی از زندگی شهید علی اندرزگو به وسیله آقای کیمیایی، وزارت ارشاد اسلامی خواستار واگذاری اطلاعات مورد نیاز و همکاری در این زمینه می‌باشد. خواهشمند است اگر اطلاعاتی در سال‌های گذشته در این زمینه آن اداره دارد، به این اداره ارسال دارید.
قائم‌مقام اداره سیاسی ایدئولوژیک شاجا
سید محمدعلی شهیدی (امضا)

**

وزارت کشور
شهربانی کل کشور
از: اداره اطلاعات (۰۷)
به: ریاست محترم اداره سیاسی ایدئولوژیک شاجا
درباره تهیه فیلم از زندگی شهید علی اندرزگو
خواهشمند است دستور فرمایید یک نفر نماینده مورد اعتماد را جهت مطالعه و بهره‌برداری از سوابق مربوطه به این اداره معرفی نمایند. ضمنا آقای مسعود کیمیایی نیز می‌تواند شخصا به این اداره مراجعه نماید.
جانشین رئیس اداره اطلاعات
حمید افضلی
۱۳۶۱/۴/۲۸
امضا
اقدام‌کننده- رئیس‌دایره ۷ - سرگرد عباس مفخم (امضا)
(مهر محرمانه)

اما یک فیلم سینمایی ساخته شد

از سرنوشت فیلم مسعود کیمیایی اطلاعاتی در دست نداریم (اگرچه مشخص است امور اداری و نامه‌نگاری‌های مربوطه برای دستیابی فیلمساز به اسناد مورد نظر کمتر از یکماه وقت برده است!) ولی اطمینان داریم که ایشان فیلمی درباره سیدعلی اندرزگو نساخته است. اما ۴ سال بعد علی‌اصغر شادروان فیلمی را با عنوان «تیرباران» و پیرامون زندگی شهید اندرزگو بر پرده سینماها برد که در آن مجید مجیدی(فیلمساز معروف امروزی) در نقش سید علی اندرزگو ایفای نقش کرد.

فیلم «تیرباران» اگرچه به گوشه‌هایی از زندگی و مخفی‌کاری‌های اندرزگو پرداخت ولی به دلیل نگاه حادثه‌پردازانه و سبک هالیوودی‌اش، از پرداختی درون‌گرا و قابل تامل در مورد شخصیتی همچون اندرزگو با آن همه عمق و وسعت، عاجز ماند و کاراکتر اندرزگو از حد و قواره آرتیست‌های فیلم‌های غربی فراتر نرفت. اگرچه به دلیل منحصر به فرد بودن فیلم مذکور، هنوز بایستی ممنون و سپاسگزار آقای شادروان باشیم که همت کرد و فیلمی درباره شهید اندرزگو ساخت. اما نمی‌دانیم که ایشان تا چه حد از تحقیقات آقای کیمیایی استفاده کرده و یا خود مسعود کیمیایی آن تحقیقات نافرجامش را در اختیار شادروان گذارده یا خیر! به هرحال احتمالا کیمیایی قادر بود که فیلم قابل تامل تری درباره زندگی شهیداندرزگو بسازد.

... و یک فیلم مستند

اما پانزده سال پیش و در سال ۱۳۸۶، خبرهایی به گوش رسید که گویا قصد بر این است، با امکانات و تحقیقات کافی، پروژه‌ای سینمایی درباره زندگی شهید سید علی اندرزگو کلید بخورد که چندماه پس از آن به کارگردانی علی‌محمد قاسمی، این کار آغاز شد و سرانجام و پس از سال‌ها، فیلمی با نام و یاد شهید اندرزگو جلوی دوربین رفت.

با توجه به اسناد و مدارک موجود از دوران زندگی سید علی اندرزگو انتظار می‌رفت که فیلمی محکم و قوی به لحاظ استنادی و جذاب از جهت دراماتیک خلق شود. اما چنین اتفاقی نیفتاد و به دلیل عدم حمایت از پروژه، کار متوقف شد.

قاسمی برای پیشبرد پروژه از سرمایه‌های شخصی‌اش استفاده کرد و برخی از اثاث منزلش را هم فروخت اما افاقه نکرد و بالاخره به یک مستند هفتاد و پنج دقیقه‌ای به نام «گزارش شنبه» رضایت داده شد که در سال ۱۳۹۲ به پایان رسید و تنها فیلمی است که تقریبا با ساختاری مستند و براساس اسناد و مدارک افشا نشده درباره زندگی و دوران شهید سید علی اندرزگو تا لحظه شهادتش موجود است.

با توجه به اسناد و مدارک موجود از دوران زندگی سید علی اندرزگو از جمله کتابی قطور از اسناد ساواک درباره شهید که توسط مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات انتشار یافته و شامل کلیه بازجویی‌ها از دوستان و نزدیکان اندرزگو و همچنین گزارش‌های مختلف ساواک در طول حدود ۱۵ سال تعقیب وگریز با وی است، همچنین مجموعه مصاحبه‌هایی که با دوستان و همرزمان سید علی اندرزگو توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مجله شاهد یاران به عمل آمده و در کتاب‌های آن مرکز و ویژه‌نامه مجله یاد شده درج گردیده، انتظار است فیلمسازان دغدغه‌مند همت کرده و درباره این اسطوره تاریخ ایران، روایت‌های تصویری و جذاب بر پرده سینما و صفحه تلویزیون ببرند.

نگاهی به فیلم «بهشت»

خرید و فروش جوانی با چاشنی تکنولوژی!

فاطمه قاسم‌آبادی

درباره پیشرفت‌های بشری و تکنولوژی‌های خانمان‌سوز آینده، تا به‌حال فیلم‌های زیادی ساخته شده است. البته در چند سال اخیر، این رشد تکنولوژی گاه مخرب، در کنار به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری، به یکی از سوژه‌های مورد علاقه سازندگان فیلم‌ها و سریال‌های غربی تبدیل شده است.

این دو سوژه به خاطر اینکه با زندگی مردم عام رابطه تنگاتنگی دارد، این ظرفیت را دارد که مخاطبان را با وجود تکراری بودن، هر بار پای روایت سازندگانش بنشاند.

فیلم «بهشت» به کارگردانی «بوریس کونز»، محصول سال ۲۰۲۳ کشور آلمان و شبکه نتفلیکس آمریکاست. این فیلم با داستانی تخیلی، آینده تکنولوژی در نظام سرمایه‌داری را به چالش می‌کشد.

ماجرای خرید و فروش جوانی

داستان فیلم «بهشت»، در آینده‌ای خیالی که با تکنولوژی پیشرفته می‌توان عمر انسانی را به انسان دیگر انتقال داد، اتفاق می‌افتد. «مکس» یکی از کارکنان موفق شرکتی است که از مردم فقیر و قشر متوسط، عمرشان را در ازای پول، برای ثروتمندانی که از نظر ژنتیک با آنها هماهنگی دارند، می‌خرد.

همه چیز در زندگی مکس و همسرش النا به نظر خوب می‌رسد و مکس هم به همسرش برای کار در بیمارستان دولتی که حقوق چندانی ندارد معترض نیست چراکه خودش از طریق معامله عمر مردم، درآمد خوبی دارد. ولی اوضاع به همین منوال نمی‌ماند، چرا که آپارتمان مکس و النا که زیر وام بزرگی است، به شکل مرموزی می‌سوزد و تضمین این وام هم ۴۰ سال از جوانی و عمر الناست! این ماجرا که همه‌اش نقشه‌ای بلندمدت بود که توسط شرکت برای النا کشیده شده بود، او و مکس را وارد ماجرایی می‌کند که در آن این دو نفر، برای برگرداندن عمر و جوانی النا، دختر ثروتمند کسی را که عمر النا را با کلک تصاحب کرده، می‌دزدند.

در این بین گروهی که مخالف خرید و فروش جوانی هستند و خریداران ثروتمند را می‌کشند، با النا و همسرش همراه می‌شوند و در نهایت النا جوانی‌اش را از دختر زن ثروتمند پس می‌گیرد و تصمیم برگرداندن این عمر به دختر را، به عهده مادرش که عمر النا را دزدیده می‌گذارد.....

النا بعد از پس گرفتن جوانی‌اش، از مکس جدا می‌شود و زندگی تازه‌ای را شروع می‌کند و مکس هم به گروه ضد خرید و فروش جوانی می‌پیوندد.

داستانی از دل موضوعی تکراری

داستان فیلم بهشت، کلیتی تکراری دارد. مردمی که همگی به نوعی دست‌پرورده نظام سرمایه‌داری هستند و کم‌کم یا به یکباره وجدان خود را فروخته‌اند، به همراه راه‌های جدید برای استثمار انسان‌ها، از جمله نکته‌هایی است که برای مخاطبین فیلم و سریال، تکراری است.

فیلم بهشت و داستان تکراری‌اش دقیقا دست روی مسئله‌ای می‌گذارد که به شدت برای مخاطبین عام، قابل لمس و همذات‌پنداری است و آن هم از دست دادن جوانی و عمر انسان، در دنیای بی‌رحم سرمایه‌داری است.

مخاطبین در فیلم بهشت می‌توانند خود را جای تمام شخصیت‌ها بگذارند چرا که این شخصیت‌ها به غیر از النا، همگی قابل لمس هستند. اما مهم‌ترین نکته‌ای که شخصیت النا را غیر قابل درک می‌کند، این مسئله است که او، به عنوان یک دکتر خیرخواه که مثلا در بیمارستان عمومی کار می‌کند و به پول اهمیت چندانی نمی‌دهد (همان‌طور که در دیالوگی همسرش هم این نکته را به او گوشزد می‌کند) انتخاب همسر و سبک زندگی‌اش همخوانی درستی با اعتقاداتش ندارد.

النا با کسی ازدواج می‌کند که آشکارا به دنبال استفاده از انسان‌های فقیر، به نفع ثروتمندان است و النا هیچ مشکلی با این موضوع ندارد!

از طرف دیگر النا که اهمیتی به پول درآوردن نمی‌دهد، حاضر می‌شود برای خرید یک آپارتمان لوکس، از عمر و جوانی‌اش برای تضمین خرید این آپارتمان استفاده کند!!

تمام این نکات و دیگر تناقضات شخصیتی النا، باعث می‌شود که این شخصیت، به شدت مصنوعی و غیر قابل باور باشد. قبلا در فیلم‌هایی مانند «جزیره» (محصول سال ۲۰۰۵)، مخاطبین با داستان‌هایی نظیر شبیه‌سازی انسان در نسخه آزمایشگاهی‌اش، به خاطر اعضای بدنش، آشنا شده بودند و حالا عمر و جوانی انسان در فیلم بهشت، دستمایه ساخت این فیلم قرار گرفته است. گویی هر چه می‌گذرد غرب با تولید چنین ساخته‌هایی سعی می‌کند ذهن مخاطبین را برای پذیرش چنین اتفاقات و تصمیمات شیطانی آماده کند و به مخاطبینش به صورت پنهانی پذیرش این مسائل را بقبولاند.

مهاجرین، طعمه‌های در دسترس!

فیلم بهشت تا حدودی توانسته وضعیت و تنگناهای افراد قشر متوسط و فقیر که یا در وضعیت بسیار بدی به‌سر می‌برند و یا به خاطر رسانه‌ها، آرزوهای بلندی در سر دارند که با درآمد معمولی نمی‌توانند به این آرزوها برسند را، به تصویر بکشد.

البته در ادامه به مخاطبین نشان داده می‌شود که در این جامعه پیشرفته و سرمایه‌سالار، ثروتمندان از افراد قشر متوسط و تحصیل‌کرده که جزو کارمندان خودشان هستند و به نوعی شهروند قابل قبول این جامعه محسوب می‌شوند، یک جور استفاده می‌کند و به وقت نیاز زیر پای‌شان را برای منافع شخصی، خالی می‌کنند و از مهاجرین هم به شکل‌های بسیار ارزان‌تر استفاده می‌کنند و گاه برای این استفاده، حتی پولی هم نمی‌دهند!

جالب است غربی که در حال حاضر دیگر به هیچ عنوان، حاضر به قبول مهاجرین نیست و این مطلب را به بهانه‌های مختلف در ساخته‌های فعلی‌اش منعکس می‌کند، در فیلم بهشت این عدم خواستن مهاجرین را به صورت بدترین سرنوشت‌ها به تصویر می‌کشد تا به مخاطبین بفهماند که اگر الان اوضاع تا این حد بد است، در آینده بدتر هم می‌شود و مهاجرین باید منتظر بدترین بلاها باشند!

دنیای سرمایه‌داری پایانی ندارد!

سازنده فیلم بهشت، طبق روال فیلم‌های این‌چنینی سعی کرده با توجه به موضوع تلخش، پایان عبرت‌آموز و امیدبخشی داشته باشد ولی همین مسئله باعث می‌شود تا منطق کلی داستان نابود شود. یکی از بدترین اشتباهات فیلم این مسئله است که برگرداندن سیر جوانی، به شدت راحت و دم دستی به نظر می‌رسد... در صحنه‌های آخر فیلم، النا برای برگرداندن جوانی از دست رفته‌اش، تنها وارد یک کانکس می‌شود که مخالفین خرید و فروش جوانی احداث کرده‌اند و النا عمر از دست رفته‌اش را از دختر فرد متمول، به‌راحتی و با چند تزریق پس می‌گیرد!

این اتفاق باعث می‌شود که مخاطبین از خود بپرسند، اگر چنین عملی را می‌شود تنها در یک کانکس انجام داد، پس چرا این شرکت عریض و طویل براه افتاده و کلی متخصص را در آزمایشگاه‌های تخصصی کنار هم آورده است؟ در حال حاضر و با وجود پیشرفت‌های بسیار زیاد عملی در رشته پزشکی، حتی عمل پیوند کلیه هم از آشنای درجه یک، کلی بررسی می‌خواهد ولی در این فیلم، بدون حتی یک آزمایش تطبیق ژنتیک، که در اول فیلم بر آن تاکید می‌شود، النا از دختر فرد متمول استفاده می‌کند!

درست است که فیلم تخیلی است اما این اشتباهات دیگر ژانر فیلم را به سمت فانتزی و کمدی هدایت می‌کند....

سازنده در کل فیلمش به شدت بر روی ثبات در جامعه غربی تاکید دارد و خیلی سرراست، دارد می‌گوید که هیچ تغییری قرار نیست در این جوامع اتفاق بیفتد و مخاطبین نباید فریب شورش‌های اروپا و آمریکا را بخورند چون برای این مردم، جز نظام سرمایه‌داری، جایگزین دیگری وجود ندارد و این نظام در آینده هم با قدرت پا برجا خواهد ماند!

با تاثیر از داستان‌های کلاسیک

مسئله جوانی و علاقه به جوان ماندن با روش‌های غیر انسانی، درتاریخ و داستان‌های فولکلور غربی، به شدت رواج دارد و از دیرباز تا به امروز وجود داشته است.

از نمونه قدیمی‌ترین این داستان‌ها می‌توان به زندگی «کنتس الیزابت باتوری» اشاره کرد که یکی از اشراف‌زادگان مجارستان بود. او پس از مرگ همسرش برای جوان ماندن، شروع به قتل زنان جوانِ دهقان در منطقه‌اش کرد تا به وسیله حمام در خون آنها، خودش را جوان نگه دارد! قتل بیش از ۶۰۰ زن جوان، باتوری را به جنایتکارترین زن تاریخ اروپا تبدیل کرد و لقب خون‌آشام را برایش به ارمغان آورد. البته طبق قانون اروپای آن زمان، این قاتل به خاطر ثروت و اشراف‌زاده بودنش، هرگز محکوم نشد و تنها زیردستانش اعدام شدند ولی در واقعیت امر فرقی ایجاد نمی‌کند و این داستان نشان می‌دهد که علاقه به جوان ماندن به هر روشی، از دیرباز در بین ثروتمندان غربی وجود داشته است.

البته در حال حاضر هم طبق اخبار پراکنده، ثروتمندان بسیاری در سراسر جهان با روش‌های مختلفی چون تزریق خون جوانان و... سعی می‌کنند به اصطلاح خودشان، جوان بمانند و وسواس عمر طولانی‌تر و استفاده از جذابیت‌های دنیایی، هر روز بیشتر آنها را به این سمت، هل می‌دهد چرا که در بین این جوامع و انسان‌های دنباله‌رو آنها، تفکر معادی وجود ندارد و این دنیا، تنها دنیایی است که تجربه می‌کنند، پس باید به هر طریقی زندگی در آن را طولانی و راحت کنند....

فیلم بهشت با توجه به موضوع تکراری‌اش و این مطلب که هیچ نکته هوشمندانه‌ای برای غافلگیری مخاطبینش نداشت، نتوانست نظر بینندگان را به خود جلب کند و نمرات پایینی را از مردم دریافت کرد. این فیلم که در راستای داستان‌های قدیمی سوءاستفاده ثروتمندان از افراد پایین‌دست‌شان بود، آن طور که باید نتوانست حس همذات‌پنداری مخاطبین را با خود همراه کند.

با اعلام آمار و عملکرد فعالیت‌های اداره کل هنرهای نمایشی در دولت و رشد چهار برابری مخاطبان

آماری که به ذائقه خیلی‌ها خوش نخواهد آمد

محمد حمیدی

با اعلام و انتشار آمار و عملکرد تئاتر در سال دوم دولت سیزدهم توسط اداره کل هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود مشخص شد که فعالیت‌های دستگاه و نهاد متولی تئاتر کشور در سال دوم، رشد و جهش چشمگیری نسبت به سال اول دولت داشته است. در این آمار که یکی از مهم‌ترین پارامترهای آن استقبال بیش از سه میلیون مخاطب از حدود ۵ هزار نمایش طی ۴۰ هزار دفعه اجرا از مرداد سال گذشته تا امسال مورد بررسی قرار گرفته است شاهد پیشرفت و جهش چهار برابری مخاطبان نسبت به سال نخست دولت هستیم. تنها کافی است به آمار ارائه شده در مهم‌ترین مرکز تئاتری کشور یعنی مجموعه تئاتر شهر توجه شود که در ماه‌های اخیر درصد استقبال مخاطبانشان نه‌تنها بالای ۹۰ درصد است؛ بلکه برخی از نمایش تا یک ماه آینده را به‌صورت کامل پیش‌فروش کرده‌اند، این میزان اهتمام ویژه به حضور مخاطبان و مردم در تئاتر اصل و اصولی است که بدون تردید باید آن را مانیفست و گفتمان انقلاب اسلامی پیرامون تئاتر و هنرهای نمایشی نامید، همان‌طور که رهبر فرزانه انقلاب در سال ۶۶ و در زمان ریاست‌جمهوری در دیدار با اعضای ستاد جشنواره تئاتر فجر به‌صراحت درخصوص مردمی بودن و برای مردم اثر نمایشی تولید کردن مورد تأکید قرار گرفته بود و پیش از ایشان نیز شهید رجایی طی پیامی به مناسبت روز جهانی تئاتر با توصیه به هنرمندان تئاتر کشور مبنی بر تولید آثار و کارگردانی نمایش برای مردم از آن پرده‌برداری کرده بود، حتی این گفتمان در یکی از آثار سید شهیدان اهل قلم آقا سید مرتضی آوینی نیز به زبانی دیگر در همان سال‌ها عنوان شده بود که علی‌رغم این تذکرات و توصیه‌ها متأسفانه با گذشته بیش از چهار دهه از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی تنها در برهه‌ای زمان به شعار درخصوص آن بسنده شده آن هم در شرایطی که مدعیان و متولیان آن سال‌های مرکز هنرهای نمایشی کشور ثابت کردند که اساساً به این گفتمان واضح و مبرهن از اساس اعتقادی نداشته و صرفاً برای یک حرکت نمایشی و به اصلاح شوآف چنین شعاری را برگزیده بودند؛ اما اکنون و با بررسی اوضاع و احوال این روزهای تئاتر به‌سادگی می‌توان درک و فهم کرد که مدیریت و سیاست‌گذاری حوزه تئاتر در دولت سیزدهم اهتمام ویژه‌ای نسبت به آن دارد، البته که با مقایسه میزان مخاطب با ادوار دولت سابق شاید این عدد کمتر نیز باشد؛ اما سایر موارد و پارامترهای گزارش منتشر شده گواه این ادعا به شمار می‌رود، بی‌تردید اگر هر منتقد و کارشناس صادق و راستینی آمار منتشر شده را در مقام مقایسه قرار دهد می‌بایست به این نکته توجه کند که اساساً دولت سیزدهم و در زمان تحویل تمامی شاخصه‌های آماری نه‌تنها در حد و حدود صفر که در شاخصه‌های منفی قرار گرفته بود به دیگر سخن آنکه دولت سیزدهم تئاتر را در حالی تحویل گرفت که بیشتر به مرده‌ای شبیه بود که نه امیدی برای زنده بودنش متصور می‌شد نه بارقه‌ای برای درمان در او دیده می‌شد. از بی‌تدبیری محض برای مدیریت شرایط همه‌گیری کرونا گرفته تا عدم حمایت از گروه‌های نمایشی و به‌تبع اعلام انصراف از فهرست‌های تنظیم شده تا ایمن‌سازی سالن‌ها و عدم حضور مخاطبان از جمله دلایلی بود که تئاتر را رسماً به ورطه نابودی کشانده بودند و در چنین اوضاع اسفناکی بود که دولت سیزدهم روی کارآمد تا جایی که بسیاری از کارشناسان حوزه هنرهای نمایشی کشور عملاً احیای تئاتر را امری ناممکن می‌دانستند.

اما هر چه بود هر چه کردند برای گذشته بود و اکنون درحالی‌که دولت نیمی از راه خود را طی کرده است با اعلام و انتشار آمار و گزارش عملکرد شاهد رشد و شکوفایی مجدد در حوزه تئاتر هستیم. اهتمام ویژه مدیریت و سیاست‌گذاری تئاتر در بخش‌هایی چون کادرسازی با حضور نیروهای مستعد، متعهد و متخصص در مسندهایی چون دبیری جشنواره تئاتر فجر، تأکید ویژه مبنی بر همکاری مؤثر و تنگاتنگ با جامعه دانشگاهی کشور در حوزه نسل‌سازی و اقتدار در عزل و نصب‌های صورت‌گرفته همگی نشان از عزم راسخ این نهاد در راستای اعتلای هنرهای نمایشی کشور دارد؛ البته که در این مسیر موانع بسیاری وجود داشته و خواهد داشت؛ اما آنچه با گزارش و عملکرد سالیانه این حوزه می‌توان دید نشان از موفق بودن در طی کردن این مسی